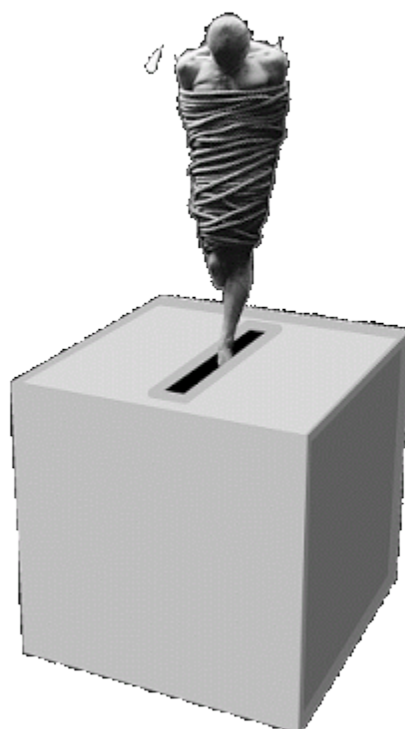


زخم جهان کهنه، امید کهنه، «چپ» کهنه

سلین شکوهی

جهان ورم کرده است. فرقی نمیکند کجای این تصویر روبروی تاریخ ایستاده باشی. جهان ورم کرده است از دردی که در هم می‌پیچدش. گرسنگی، آوارگی، شکنجه، زندان، کمربندهای سفت، زنجیر تعهدات مالی، بنیادگرایی، تن فروشی، زن ستیزی، دولت اسلامی، قتل عام زحمت کشان، بیکاری، انقلابات رنگی، جنگ‌های نیابتی، قحطی، خشکسالی، آلودگی، بمب و کثافت و خون. گویی اواخر قرن نوزدهم است در جهانی که تاریخ خود را گم کرده و ایدئولوژی‌های پوک و دروغین در هر گوشه‌ای از آن به نام مردم و به کام کلیدداران جهان کهن، بیرق خود برافراشته اند. این آشفتگی اما در دل خود نظمی تاریخی و پیگیر را نهان داشته است. نظمی که هدفش حفظ چهارچوب‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک جهان کهن و در نطفه خفه کردن تمامی آن لحظاتی است که بذر جهش‌های نوین را با خود همراه دارد.



در این گوشه تنگ و کوچک محلی خودمان هم جز این نیست. این روزها صفحات اجتماعی داخلی پر است از جنگ طرفداران احمدی نژاد و روحانی! داستان این است:

روحانی نتوانسته بدبختی‌ها را کاهش دهد. و این موضوع یواش یواش دارد لو می‌رود. هنوز مذاکرات به پایان نرسیده طشت رسوایی دروغ مذاکراتی که قرار است درهای بهشت را به روی مردم باز کند، و تدبیر و امیدی که قرار بود راه گشای بیچارگی مردم باشد، بر زمین افتاده و همین بهانه‌ای شده تا برادران به جان هم بیفتند. هرچند انتخابات نزدیک است و مجبورند بدون هم زدن این ظرف پر از کثافت 36 ساله از همدیگر مچ گیری کنند.

انفعالی خشک در فضا موج می‌زند. چیزی شبیه «اوضاع طبیعی است! زندگی همین است! یا چه میشود کرد!» انفعالی که طبقه متوسطی شکننده و محافظه کار از پرچمداران است. طبقه‌ای که در شرایط مبهم و سخت فعلی از عواقب تغییری رادیکال بیشتر می‌ترسد. اینان از سیاه‌نمایی فرار می‌کنند. بر قدم‌های مثبت دولت تاکید می‌کنند و هر کسی را که انگشت به سوی واقعیت موجود در عریان‌ترین حالتش بگیرد به طرفداری از احمدی نژاد یا در بهترین حالت به پوپولیزم متهم می‌کنند. اکثریت اما آنچنان درگیر شتاب نفس گیر زندگی روزمره‌شان شده‌اند که فرصتی ساده برای جمع‌بندی تصویر تکه تکه پیرامونشان نمی‌یابند و این موضع شکننده، به قناعت و آرامش مردمان فهیم میهن اسلامی تعبیر می‌شود!! و کسانی که خود را چپ عاقل شده می‌دانند مراقبند گام‌هایی محتاطانه اما با تدبیر برداشته شود. چپی که چرتکه می‌اندازد میان دعوی برادران نظام تا شاید این بار با تضمین کنترل رادیکالیزی که ممکن است ناخواسته زاده شود، اوضاع در همین چارچوب بهبود یابد.

کمی که نگاه بچرخانی، آن سوی آب‌های همین نزدیک هم داستانی مشابه در حال تکرار شدن است. کمربندهای سفت، سفت‌تر می‌شوند. سرمایه‌داری می‌چاپد در هم می‌شکند و بدبخت بیچاره‌های دنیا باید بسیج شوند برای پوشش دادن سوراخ سنبه‌هایی که دم خروس سیستم از آن بیرون زده است. هزینه بازی‌های سرمایه و ارزش و زیاده‌طلبی‌ها، رقابت‌ها و ریخت و پاش‌های ناگزیر آنارشی تولید را باید مردمانی بپردازند که خود ارزش می‌آفرینند. درست وسط چنین تصویر پر تضادی جریانی به نام اتحاد چپ رادیکال (سیریزا) در یونان قدرت را به دست می‌گیرد. چپی که قرار است مذاکره کند. هم مدافع زندگی و آینده پیش فروش شده زحمتکشان باشد و هم یادش نرود آدم مقروض اول باید قرض

هایش را بپردازد!! چپی که قدرت گیری خود را به بازگشت امیدهای بر باد رفته تاریخی، آن هم در فرم و شکلی «معقول» و «واقعی» تعبیر می‌کند. چپی مودب که یادش داده‌اند نباید همه چیز را با هم قاطی کند. نباید پا از گلیم خود درازتر کند. چپی که باید چانه بزند و چرتکه بیاندازد. با رنگ و لعابی رادیکال. دوستان وطنی این چپ هم شادی خود را از پیروزی آن مخفی نمی‌کنند. همان‌ها که کلید تدبیر و امید را تنها راه رهایی می‌دانند. برایشان سیریزا نوید لحظه‌ای تاریخی است. لحظه‌ای که قرار است در آن آینده با درایتی مصلح وار و گام به گام در مذاکره نتیجه شود. بی خطر و بدون ریسک انقلاباتی که آینده‌شان سخت، نامطمئن و طولانی است.

آنچه فضا را پر کرده امید است. اما امیدی پر از نومیدی که کش می‌آید بین تلخی دردی که زحمتکشان بر گرده دارند و حلاوت فرصت‌هایی که دیگران به کمین‌اش نشسته است. امیدی مدبرانه و مودبانه! امیدی کور، دست به سینه و دعاگو... امیدی عقیم که تاریخ ندارد.

اما این امید سوی دیگری هم دارد. سویی که به تنگ آمده. سویی که جواب دیگری می‌طلبد یا کار دیگری می‌خواهد بکند. سویی که باز هم از دست اندازی و انحرافات رهبری سرمایه‌داری جهانی دور نمانده است. جایی خواندم، کوبانی امید جهانی ناامید! توحش خفته در اعماق تاریخ به پا خاسته است. می‌خواهد دولتی اسلامی بسازد. آدم قاچاق می‌کند. دختران را می‌دزدد. برده داری می‌کند. سر می‌برد. اعضایش درس خوانده‌اند. قاچاق مواد و سلاح و نفت و... می‌کند. در همه جای دنیا عضو گیری می‌کند. اروپا را آشفته کرده و خاورمیانه را در حسرت روزگار گذشته‌اش انگشت به دهان گذاشته است. ارتشی که نصف سوریه و عراق را درست مقابل چشمان ما گرفته است. و در میانه این تصویر پر خشونت و خون که تکه‌های زیادی از آن مفقودند، جغرافیایی به نام کوبانی قد علم می‌کند. با امید مستقلش! با گردان‌های زنان مبارزش. کوبانی می‌شود امید جهانی که ته دلش می‌داند دارد به خود دروغ می‌گوید. کوبانی می‌شود امید همه آن‌هایی که دل در گرو تدبیر و امید و کلیدهای رنگارنگ نگهبانان جهان کهن دارند. کوبانی می‌شود وجدان معذب همه آن‌هایی که دروغ امید دیپلماتیک را خود نیز باور ندارند. امیدوار نیستند و به سیم آخر می‌زنند.

یک قدم واقعی به جلو! اما به کدام جهت؟! وقتی رهبری کوبانی به دست سیاستی است که نه تنها بویی از کمونیزم نبرده بلکه از در آشتی با امپریالیسم و سرمایه‌داری ترکیه برآمده به امید طلب مشتی خاک که به نامش بزنند. این چه امیددست که دست زحمتکشان و مبارزان سالیان را در حنا گذاشته و پشت میز مذاکره نشسته است. شاید کلاشنیکف‌های خاطره انگیز کمی غلط انداز باشند. اما بعد از تقریباً چهل سال مبارزه کارنامه‌ای وجود دارد که می‌توان به آن مراجعه کرد. کارنامه‌ای که نتیجه آن همدستی با حزب مسلط ترکیه است به قیمت خیانت به امید زحمتکشانی که دل به رهبری حزب زحمتکشان کردستان سپرده بودند.

قرابت چپی که به روحانی رای می‌دهد و از ذوق قدرت گیری سیریزا «انترناسیونالی» شورانگیز با خود زمزمه می‌کند و اخبار مقاومت کوبانی را هر ثانیه با تعهدی انقلابی پیگیری می‌کند تعجبی ندارد. چه غایب بزرگ هر سه تصویر کمونیزم انقلابی است. چپی که از مذاکرات ظریف دلگرم می‌شود و پرچم‌های سرخ در میادین یونان به وجدش می‌آورد و در وصف مقاومت کوبانی سر از پا نمی‌شناسد و تحت رهبری پک‌ک سلاح به دست می‌گیرد، بیش از راستی که از ترک برداشتن ستون‌هایش احساس وحشت نمی‌کند در اشتباه است.

درست وسط همین هیاهو برای هیچ است که باید با مشت روی میز بکوبی. باید امیدهای مودبانه و محقر و دیپلماتیکی را که قرار است نو را در پیشگاه کهنه با پنبه سر ببرند رسوا کنی. این همه امید کور تنها به کار سرمایه می‌خورد تا در فرصت این معطلی و انتظار و توهم، نفس تازه کند. خرده بورژوازی و بورژوازی سال هاست که شکست انقلاب‌های روسیه و چین را چماقی برای بستن دهان منتقدان کرده‌اند. چطور است که زحمتکشان نباید این همه امید متعفن و کور را بالا بیاورند و راه خود را بروند. چرا نباید ناامید باشیم از آنچه سیستم در گوش مان زمزمه می‌کند، وقتی امید جز تداوم وضع موجود نیست.

زحمتکشان جهان و نیروهای انقلابی راهی جز این ندارند که در مسیر کمونیزم گام بردارند. هر اقدام و عملی جز این پیشروی به سوی انحطاط است. گام نخست آن است که واقعیت جهان پیرامون مان را در گستره‌ای تاریخی و طبقاتی بفهمیم. نباید اجازه دهیم ترس از جنگ قدم هایمان را سست کند. چه تنها در مسیر یک جنگ درازمدت انقلابی توده‌ای است که می‌توان فرصتی برای خلق لحظات گسست از روابط کهن و شکل‌گیری جهانی با روابط نوین را به دست آورد. علی‌رغم امیدهایی که در فضا می‌پراکند، جهان درگیر جنگی همه‌جانبه است. جنگی واقعی. این نبرد تنها یک برنده می‌تواند داشته باشد. یا پیشگامان و سازندگان جهان نوین و یا سردمداران روابط کهن.

در ازدحام این همه هیاهو مسئله اساسی برافراشتن پرچم تئوریک جنگی است که ما درگیر آنیم و جبهه‌هایش هر روز بزرگتر می‌شود. سیاست انقلابی باید در راستای تدارک نظری و عملی این جنگ برآید. مشت محکمی که روی میز کوبیده می‌شود، سنتزی نوین است از تجاربی بزرگ و روشنی بخش و راهبر. سنتزی که چرتکه نمی‌اندازد. از شکست نمی‌ترسد. امیدی متوهم در خود نمی‌پرورد. تاریخ را با تمامیت آنچه در او هست در بستری عینی مطالعه می‌کند. و گام‌هایش را با علمی روزآمد بر گرده تجارب پیشین گذاشته و قد علم می‌کند. جنگ واقعی است اما پیروزی در این جنگ سرنوشتی محتوم نیست، راهی است که باید با اتکاء به این سنتز آگاهانه برگزیده و ساخته شود. ■